



گفتگوی اختصاصی با استاد «داوود نماینده» گوینده و صدا پیشه سینما و تلویزیون:

# بزرگترین بحران کشور ما زمین و آب است!

صدای او را بارها و بارها در مستند های زیبای تلویزیون شنیده ایم. همواره انتظار داریم مستند های زیبای حیات وحش را با صدای خاص او بشنویم. داوود نماینده از پیشکسوتان عرصه صدا پیشگی و گویندگی در تلویزیون است که بارها در قامت مجری هم ظاهر شده است. هنرمندانی چون او برای تلویزیون نعمتی محسوب می شوند. امیدواریم رسانه ملی قدر دان بزرگان خود باشد. استاد به دفتر مجله آمدند و چند ساعتی در خدمتشان بودیم. ما حاصل این حضور صمیمی گفتگوی ذیل است.



اگر بخواهید خودتان را معرفی کنید، چگونه این کار را می کنید؟

می گویم داوود نماینده هستم، فرزند کارگر، پدرم وسیعترین دانشگاه برای من بود. «نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت، به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد». پدرم همیشه با ادبیات رفتاری اش به من آموزش می داد که مثلاً انسانی شریف بودن و احساس و زندگی زیبا داشتن چگونه است. همیشه زیبایی را برایم تعریف می کرد؛ برای همین من همیشه یک زیباشناسم!

او با عملش به من نشان می داد که زندگی مثل یک رود جاری است. چقدر خوب بود همه آدمها به موازات ظاهر زیبایشان، افکار و اندیشه زیبایی هم داشته باشند. وقتی که این دو مورد در کنار هم قرار گیرند، موفقیت حتمی است.

این زیبا فکر کردن و زیبا اندیشه داشتن متأسفانه با آمدن زندگی ماشینی از بین رفته است.

بله، همین طور است. با شما موافقم. ببینید خانواده ها الان چقدر احساس مسئولیت می کنند که در سن ۶-۷ سالگی متأسفانه موبایل دست بچه هایشان می دهند یا اینکه با ماشین دنبال بچه هایشان می روند و دوبله و سوبله جلوی در مدرسه ماشینها را پارک می کنند که بچه طفل معصوم از در مدرسه که بیرون می آید مستقیم برود توی ماشین!

مسئله این بچه ها با افکار ماشینی رشد می کنند. زندگی شان ماشینی می شود؛ یک زندگی زحمت، خشن و خالی از احساس و آدمیت. زندگی ماشینی آدمی را ربات بار می آورد. آدم را خالی از قلب و احساس می کند. به قدری آلوده زندگی ماشینی شدیم که خویشتن خویش را فراموش کرده ایم. اصرار داریم از خودمان دور باشیم و نسبت به خودمان بیگانه شویم. وقتی از خودمان بیگانه شویم خودمان برای خودمان غریبه می شویم و خود از خود فاصله می گیریم. وقتی با خودمان ناآشنا باشیم، هیچوقت خودمان را پیدا نمی کنیم و داریم به

دنبال گمگشته خویش هستیم. زندگی ماشینی ما را بی تاب آهنی شدن کرده، نه بی تاب احساس خوب! برای اینکه گرفتار این مشکل نشویم باید کتاب خوب خواند، فیلم خوب دید و موسیقی خوب گوش کرد. زیباترین احساس ما را اگر انسان داشته باشد، آدمیت را می آموزد.

حتی این زندگی ماشینی باعث شده که ما در هیچ چیزی سبک نداشته باشیم؟

کاملاً درست است، ببینید مثلاً من نقاشی را مثال می زنم. در گذشته لئوناردو داوینچی، فرانسیسکو گوا و... همه اینها در کارشان سبک داشته اند، چرا امروزه ما در نقاشی سبک نداریم؟!

چرا امروز سینمای غرب اینقدر سقوط کرده؟ اکثر فیلمهایی که تولید می شود کامپیوتری است نه با خلاقیت انسان. آنجا که زندگی ماشینی خلاقیت را از انسان می گیرد باید از آن فاصله گرفت ولی آن جایی که نانو فناوری برای بقای انسان و زیبا تر شدن فکر انسان کار می کند باید از آن استفاده کرد. شما ببینید ما حتی ساختمان سازی مان هم سبک خاصی ندارد. ما آرشیتکت های قوی داریم پس چرا ساختمانهایمان در پایتخت اینقدر نازیباست و نازیبا رشد کرده و جاهایشان هم گم شده، یعنی یک جا که باید خیابان می شد، ساختمان شده و جایی هم که باید ساختمان می شد، خیابان شده و این هم همان تعریف غلط از زندگی ماشینی است و این سبک زندگی کردن انسان را از معنویت و ارزش هایش دور می کند. چند صد سال پیش مولانا، عطار و کلا عرفای ما هشدار داده بودند که انسان به سمت بقا نمی رود، بلکه به سمت فنا می رود. فنا همین زندگی ماشینی است که درختها را قطع می کنند و به جایش آهن می کارند. در چنین جامعه هایی دیگر عشق معنا ندارد. مادرهای قدیم به فرزندان شان می گفتند: «درد بلات تو جونم، یا دور سرت بگردم». این الفاظ زیبا را حتی از مادرهای امروز نمی شنویم و متأسفانه در زندگی ماشینی عشق مثل یخ منجمد است. شما علماء و دانشمندان بزرگ تاریخ را نگاه کنید همه از سر عشق و سر عشق به آن دانش اعلاء رسیدند. «رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند» این شاعر بیهوده گویی نکرده خیلی هم زیبا گفته. او خواسته با این شعر زیبا بگوید که انسان می تواند جبروت و شکوهی داشته باشد که خود از آن غافل است. بزرگان گذشته ما مثل شیخ مفید، میرداماد، ملاصدرا، ابوریحان بیرونی و... اینها دنیای ویژه کمال را دنبال کردند و در بستر تاریخ علم ماندگار شدند. ابوعلی سینا در آن مقطع سخت ترین بیماریها را درمان می کرد.

برویم سر بحث، قبل از شما کارهای مستند را چه کسی می گفت؟

آقای هوشنگ لطیف پور می گفتند. در آن زمان مستند هنوز برای مردم تعریف شده نبود. بعد از انقلاب اولین کار من مستند «حس برتر» بود که در نوروز پخش شد و خیلی مورد استقبال مردم قرار گرفت و به خاطر همین استقبال، این مستند چند بار پخش شد. «حس برتر» باعث شد مستند در بین مردم احیا شود و مردم متوجه شدند که مستند حرفی برای گفتن دارد. بعد از مستند «حس برتر» مستند «سیاره منجمد»، «سیاره زمین» «طبیعت بی جان» «وحشی های طبیعت» و... ساخته شد. مستندها همه زیبا و متفاوت از هم بودند و مردم متوجه شدند چیزی که از مستند می توانند یاد بگیرند، از بعضی فیلمهای داستانی نمی توانند یاد بگیرند، به همین دلیل مستند شناخته و احیا شد.

چگونه خود را کشف کردید و متوجه صدای خوب خود شدید؟

سال ۴۷ که اول دبیرستان بودم در زنگ زبان انگلیسی آثار شکسپیر را در کلاس خواندم. دبیرمان گفت که تو چرا نمی روی دوره فن بیان را بگذرانی چون استعدادش را داری و صدای خوبی هم داری. من گفتم: فن بیان دیگر چیست؟ معلممان گفت: نمی دانی؟ گفتم: نه.

این گذشت؛ البته همان روز معلم زبان به دفتر مدرسه که می رود به ناظم مدرسه می گوید داوود نماینده را در ریاض او صدای خیلی خوبی دارد؛ خلاصه در آن سال معلم زبانم باعث و بانی شد و مرا برای مسابقات فرستادند منطقه. من بین ۷۰-۶۰ نفر انتخاب شدم و رفتم. برای مسابقات منطقه ای که در آنجا خانم آذر پژوهش که خدا رحمتش کند از ما امتحان گرفت. من شعر طلاق مهدی سهیلی را خواندم. در حین خواندن شعر یک دفعه به خودم آمدم دیدم که دارم به شدت اشک می ریزم. خانم پژوهش آمدند با محبت نوازشم کردند و گفتند: پسر من تو گوینده خیلی خوبی می شوی. بعد شماره تلفن خانه شان را به من دادند و گفتند بامن تماس بگیر. در آن مسابقات من اول شدم سپس برای مسابقات آمدم در سطح تهران و در آن مسابقات هم من اول شدم. بعد خانم پژوهش مرا معرفی کردند به خسرو فرخزادی که در آن زمان در برنامه جوانان رادیو کارگردان نمایشنامه ها بود و هفته ای ۱۰ دقیقه از برنامه جوانان رادیو پخش می شد. فریدون توفیقی هم گوینده برنامه جوانان رادیو بود. خدا خسرو فرخزادی را رحمت کند. او با آغوش باز مرا پذیرفت و خیلی تحویل گرفت و بهم نقش داد و با من کار کرد. این شد که به رادیو و رفته رفته به سمت سندیکای گویندگان آمدم و دیگر به عشق این مردم ادامه دادم و هنوز هم به عشق همین مردم دارم کار می کنم.

عده ای معتقدند که دوبله درش را روی جوانها بسته و از داشتن رقیب پیشکسوت های این رشته می ترسد؟

ببینید ما همیشه طرفدار آمدن جوانها بودیم. پیشکسوت های این رشته مثل منوچهر والی زاده، منوچهر اسماعیلی، اکبر منانی، خسروشاهی و خیلی های دیگر، آنقدر بزرگ هستند که نگران رقیب نیستند. کور رقیب پیشکسوت های ما! آنها آنقدر جایگاهشان بزرگ است و خودشان قدر هستند که نگران رقیب نیستند. اصلاً رقیبی وجود ندارد و کسی در حد و اندازه این بزرگان نیست.

به شاگردان کلاس همواره می گویم خودتان باشید، تقلید صدا هنر نیست، نوعی لودگی است